

## تصویر معیارهای عدالت فرهنگی

احمد اولیایی\*

DOI: 10.22096/RC.2023.1978085.1095

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۰۳]

### چکیده

دنیای معاصر، کارزار تزااحمات و تنازعات است. این تنازعات در امور بسیاری خود را نشان می‌دهد، اما در سبک زندگی انسان امروز که در عرصه فرهنگ بازنمایی می‌شود، به اوج می‌رسد. عدالت همان مفهومی و فضیلتی است که برای این تنازعات پا به میدان می‌گذارد و این بار چون عرصه، عرصه فرهنگ است. عدالت فرهنگی مد نظر خواهد بود؛ اما مشکل اصلی در بسط عدالت اجتماعی و به تبع عدالت فرهنگی در یک جامعه، فقدان معیار و در ادامه، سنججه است. حوزه عدالت فرهنگی به‌مثابه یکی از ساحتهای حیات جمعی به میزان عدالت سیاسی و عدالت اقتصادی کار و معیارهای آن نیز تنقیح نشده است. از این رو، در بحث معیارهای عدالت فرهنگی نیز با مشکل بزرگی روبه‌رو هستیم. به نظر می‌رسد نخست باید با توجه به بحث‌های درباره معیار در عدالت اجتماعی، اقسام معیار در عدالت فرهنگی بررسی شود. این مقاله درصدد است معیارهای متصور در عدالت فرهنگی را تبیین نماید. حق فرهنگی، خیر فرهنگی، کار فرهنگی، نیاز فرهنگی، برابری فرصت‌های فرهنگی و معیار ترکیبی از جمله معیارهای عدالت فرهنگی است که می‌تواند معیار بسط عدالت در عرصه فرهنگ باشد.

**واژگان کلیدی:** عدالت؛ عدالت فرهنگی؛ معیارهای عدالت؛ معیار عدالت فرهنگی؛ حق؛ نیاز؛ برابری.

\* استادیار، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.



## ۱. مقدمه

دنیای معاصر دنیای تراحمات متعددی است که در ساحت‌های مختلف حیات جمعی مانند سیاست، اقتصاد و فرهنگ نمود پیدا کرده است. این تراحمات گاهی و به‌ویژه در جوامع دین‌دار به عرصه دین نیز کشیده می‌شود. یکی از این ساحت‌های غامض و پیچیده فرهنگ است. پیچیدگی ذاتی فرهنگ، خود به اندازه‌ای است که سیاست‌گذاری و حل مسائل فرهنگ را دشوار کرده است، اما این دشواری زمانی که با فضیلت اجتماعی دیگری چون عدالت روبه‌رو می‌شویم به مراتب بیشتر می‌شود. انسان امروز در هوای فرهنگ تنفس می‌کند و این تنفس از آن جهت که خالی از تغییر و پویایی نیست، گاه دین را به چالش کشیده است. این چالش‌ها عموماً در مسئله حق تبلور پیدا می‌کند، با این توضیح که انسان امروز مبتنی بر اختیار و آزادی در ساحت فرهنگ می‌خواهد کنش فرهنگی داشته باشد، اما این کنش گاهی در مقیاس جامعه تعارضاتی را با کنش دیگران و خیر اجتماعی تعریف‌شده برای آن جامعه ایجاد می‌کند. اینجا دقیقاً زمان وارد شدن عدالت برای حل تعارض است.

عدالت یکی از بزرگ‌ترین ارزش‌های انسانی و فضیلت‌های بشری است که برقراری آن نه فقط هدف دین اسلام، بلکه طبق آیه ۲۵ سوره حدید<sup>۱</sup> هدف همه ادیان الهی بوده است. نیاز بشر به عدالت نیز سبب گشته از زمان‌های دور تاکنون علما و اندیشمندان در این مسئله غور کنند. عدالت بیشتر در حوزه فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی ارزیابی می‌شود، اما با حوزه‌های مختلف دیگر نیز در ارتباط است و ترکیب‌هایی مانند عدالت اقتصادی، عدالت سیاسی، عدالت قضایی و ... را تولید کرده است. یکی از حوزه‌هایی که با عدالت رابطه دارد و به نظر می‌رسد در عدالت‌پژوهی مغفول مانده است فرهنگ است. عدالت فرهنگی از فرهنگ عدالت به معنای سوق دادن رفتار و کنش‌های مردم به سمت عدالت‌خواهی و عدالت‌طلبی یا نهادینه کردن روحیه ظلم‌ستیزی میان جامعه نیست. این نگاه می‌تواند تقلیل بحث عدالت فرهنگی باشد. مسئله عدالت فرهنگی مسئله توزیع خیرات و موهبت‌های فرهنگی است که می‌تواند دایره وسیعی از کالاهای فرهنگی تا حقوق فرهنگی و حیات فرهنگی را شامل شود.

عدالت فرهنگی قرار است سهم‌خواهی‌های انسان معاصر را کنترل کند و توزیع عادلانه خیر فرهنگی را برای او به ارمغان آورد. بخش مهمی از عدالت فرهنگی بحث معیارهای عدالت است؛ به این معنا که چگونه باید عدالت را در عرصه فرهنگ بسط داد؟! در این زمینه کاری صورت نگرفته است، چراکه اساساً عدالت فرهنگی هنوز حوزه‌ای ناشناخته است.

۱. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.

## ۲. معیار عدالت

معیار یک معنای لغوی دارد که به پیمان، وسیله سنجش، سنگ محک در لغت‌نامه‌ها معنا شده است. باید بدانیم معیار با شاخص متفاوت است، هرچند مثلاً در علم اقتصاد، بسیاری شاخص را به منزله معیار تعریف می‌کنند: «شاخص، معیاری است که روند تغییر یک متغیر را نشان می‌دهد».<sup>۲</sup> شاخص بیشتر برای سنجش کمی استفاده می‌شود، اما معیار یک اصل کیفی است تا بتوانیم مسیر را پیدا کنیم. چه بسا بتوانیم بگوییم معیار یک امر پیشینی است، اما شاخص یک امر پسینی. بدین معنا که معیار تعیین می‌شود تا بقیه مسیر مبتنی بر آن معیار پیش رود. زمانی که کار پیش رفت برای ارزیابی‌های مرحله‌ای یا پایانی، سنجش‌ها وارد میدان می‌شوند تا میزان تطبیقی سنجیده شود.

حال در بحث ما، معیار عدالت چیست؟ به عبارت دیگر بر چه اساس و معیاری می‌توان عدالت اجتماعی را بسط داد؟ برای توزیع و تقسیم امکانات، مواهب، خیرات چه معیارهایی باید داشته باشیم؟ این پرسشی مهم و اساسی است که جواب آن در تبیین معیارهای عدالت است.

## ۳. عدالت فرهنگی؛ برای حل تنازعات انسان مدرن

پارسونز چهار وظیفه را برای بقای نظام برمی‌شمارد؛ انطباق‌پذیری (Adaptation)، دست‌یابی به هدف (Goal Attainment)، یکپارچگی (Integration) و حفظ انگاره (Latent Pattern Maintenance)؛ بدین معنا که هر نظامی باید تا حد ممکن خود را در حالت تعادل نگه دارد.<sup>۳</sup> او وظیفه چهارم، یعنی تعادل نظام اجتماعی را وظیفه فرهنگ می‌داند.<sup>۴</sup> همه تلاش ما در دنیای معاصر برای نگهداشت و تعادل همین نظام اجتماعی است؛ جایی که کنش‌ها می‌تواند با دین، آزادی و خیر اجتماعی تعارضاتی داشته باشد.

هنگامی که به ساحت فرهنگ نگاه می‌کنیم دو مؤلفه مؤثر عمده وجود دارد؛ هرکدام از افراد جامعه در مقام کنشگر عمومی فرهنگ و سیستم در مقام نظام فرهنگی که هر دو قابلیت اتصاف به صفت عادلانه یا ناعادلانه را دارند. از طرف دیگر با توجه به رسالت همه انبیا (علیهم‌السلام) و پس از آن جامعه اسلامی در قالب جمهوری اسلامی مبتنی بر گسترش و بسط عدالت سبب می‌شود ما به عرصه فرهنگ به‌مثابه مهم‌ترین یا یکی از مهم‌ترین

۲. منوچهر فرهنگ، فرهنگ علوم/اقتصادی (تهران: نشر ذهن آویز، ۱۳۸۸)، ۵۴۱.

۳. یان کرایب، نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر (تهران: نشر آگه، ۱۳۷۸)، ۵۳-۵۲.

۴. فیلیپ اسمیت، درآمدی بر نظریه فرهنگی، ترجمه حسن پویان (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳)، ۴۶.

عرصه‌های صدور و تبلور عمل و کنش عادلانه یا ناعادلانه توجه ویژه داشته باشیم.

فرهنگ در اینجا عرصه‌ای قسیم اقتصاد و سیاست است که قرار است ابژه عدالت قرار گیرد؛ یعنی در عدالت با هر تفسیری که باشد اعم از برابری یا اعطای حقوق یا رعایت تناسب و ... قرار است در فرهنگ بسط پیدا کند. «در بحث عدالت فرهنگی پرسش اصلی این است که آیا می‌توان حوزه فرهنگ را مضموناً مثلاً عدالت توزیعی قرار داد؟ آیا همان‌گونه که اقتصاد، سیاست، بهداشت و ... مضموناً عدالت توزیعی می‌شوند و همان‌طور که از توزیع عادلانه خیرات سیاسی، توزیع عادلانه خیرات اقتصادی صحبت می‌کنیم آیا می‌توان از چیزی تحت عنوان عدالت فرهنگی، یعنی توزیع عادلانه خیرات فرهنگی بحث کرد؟»<sup>۵</sup>

قطعاً در فرهنگ نیز به مانند دیگر ساحت‌های حیات جمعی، خیر و موهبتی وجود دارد که موضوع توزیع قرار می‌گیرد تا بتوان از عدالت توزیعی بحث کرد. این خیر می‌تواند کالای فرهنگی، امکانات فرهنگی یا حق حیات فرهنگی باشد. البته بعضی معتقدند با توجه به اینکه بخشی از فرهنگ شامل باورها و اعتقادات است و توزیع در آنها مفهومی ندارد، عدالت فرهنگی در آن بخش قابل بحث نیست؛ اما در بخش امکانات و کالاهای فرهنگی و ... می‌توان از عدالت توزیعی که در اینجا عدالت فرهنگی خواهد بود صحبت کرد. این موضوع را که تصویر عدالت توزیعی در عدالت فرهنگی چگونه خواهد بود و آیا اساساً باید از ادبیات توزیعی عبور کنیم، بحث مفصل دیگری است.

#### ۴. معیارهای متصور در عدالت فرهنگی

##### ۴-۱. معیار متصور اول: حق فرهنگی

اگر حق هر کس به او داده شود، توزیع عادلانه صورت گرفته است. «اعطای حق» معیاری است که می‌توان آن را در اندیشه اسلامی پیدا کرد. «اعطاء کل ذی حق حقه» اشاره به همین معیار دارد. شهید مطهری همان‌طور که پیش از این ذکر شد، این معیار را بیان می‌کند. این معیار به تنهایی عدالت را زمانی معنادار می‌کند که پای یک حقی وسط باشد، در غیر این صورت صحبت از عدالت بی‌معنا خواهد بود. از طرف دیگر اگر تفکیک میان حق فردی و حق جمعی قائل شویم نیز با یک تردید نسبت به این معیار روبه‌رو خواهیم شد. این تردید قطعاً به بطلان همیشگی این معیار نمی‌انجامد، چراکه هیچ‌کس نمی‌تواند منکر لزوم اعطای حقوق

۵. احمد واعظی، در گفتارهای عدالت (برگزارشده در قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، جلسه نهم، ۹۸/۴/۱۸.

افراد شود، اما زمانی بحث پر دامنه می‌شود که این حقوق فردی با حقوق جمعی در تعارض قرار گیرد. نظریه‌های عدالت هابز و هیوم و به‌طور کل، مکاتبی که بر حقوق و آزادی‌های فردی تکیه دارند، این معیار را می‌پسندند. نظریه نوزیک هم این معیار را قبول دارد و در این دسته قرار می‌گیرد.<sup>۶</sup> استحقاق به نوعی اعطای حقوق و آنچه فرد درخور آن است.

«حق» یکی از مهم‌ترین معیارهای عدالت است و برخی نظریه‌های عدالت مانند نظریه هابز و هیوم مبتنی بر آزادی‌گرایی بر اعطای حقوق تأکید زیادی دارند. شهید مطهری نیز با استناد به «اعطاء کل ذی حق حقه» اعطای حقوق را عدالت می‌داند. در عدالت فرهنگی، این حق با صفت فرهنگی باید استفاده شود. حق فرهنگی به نوعی به آزادی در انجام فعالیت‌های فرهنگی می‌پردازد و حق مردم در حفظ سنت‌ها و ارزش‌های ملی و مذهبی‌شان را به رسمیت می‌شناسد.<sup>۷</sup> در اعلامیه جهانی تنوع فرهنگی (Universal Declaration on Cultural Diversity)، ماده پنج، فهرستی از حقوق تحت عنوان حقوق فرهنگی آمده است؛ «تمامی افراد حق بر ابراز خود و تولید و نشر آثارشان به هر زبانی که مایل باشند به‌ویژه زبان مادری دارند. تمامی افراد مستحق تعلیم و آموزش باکیفیت با رعایت کامل هویت فرهنگی خود می‌باشند. تمامی افراد حق بر مشارکت در حیات فرهنگی به انتخاب خود و هدایت فعالیت‌های فرهنگی خود را دارند و می‌بایست حقوق بشر و آزادی‌های بنیادینشان رعایت شود».<sup>۸</sup> همچنین در ماده ۲۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر (Universal Declaration of Human Rights) مصوب ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ چنین آمده است: «هر کس مجاز است به‌وسیله مساعی ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد». حق فرهنگی به جهت وسعت و تکرر عرصه فرهنگ، در یک نگاه موسع شامل مصادیق زیادی می‌شود. مثلاً، پروت (Lyndel Vivien Prott) مدیر سابق بخش میراث فرهنگی یونسکو (UNESCO's Division of Cultural Heritage) در تعریف از حقوق فرهنگی در مقاله «حقوق فرهنگی به‌منزله حقوق مردم در حقوق بین‌الملل» (cultural rights as people's rights in the international Law)، حقوق فرهنگی را یازده حق شامل حق آزادی بیان با سایر حقوق ملازمه آن، حق آموزش، حق والدین در انتخاب نوع آموزش که به فرزندانشان داده

۶. اندرو هیوود، مقدمه نظریه سیاسی، ترجمه عبدالرحمن عالم (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۸)، ۴۳۲.

۷. سعید رضادوست، مفهوم‌شناسی حقوق فرهنگی (تهران: دفتر مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹)، ۴.

8.URL\_ID=13179&URL\_DO=DO\_TOPIC&URL\_SECTION=201.html.http://portal.unesco.org/en/ev.php-

می‌شود، حق هر کس به مشارکت در زندگی فرهنگی جامعه، حق حمایت از آثار ادبی و هنری، حق بهره‌مند شدن از توسعه فرهنگی، حق بر هویت فرهنگی، حق خلق‌ها بر عدم تحمیل فرهنگ‌های بیگانه، حق مردم در بهره‌مندی از ثروت فرهنگی، تاریخی خودشان، حق اقلیت‌ها برای مورد احترام واقع شدن به هویت، زبان، سنت و میراث فرهنگی‌شان، حق بهره‌برداری مساوی از میراث مشترک بشریت برمی‌شمارد.<sup>۹</sup> در تقسیم‌بندی دیگر برخی یازده دسته حق فرهنگی را این‌گونه بیان کرده‌اند: ۱. حق بقای فیزیکی، ۲. تشکیل اجتماعات، ۳. برخورداری از میراث مادی و معنوی، ۴. آزادی مذهب، ۵. آزادی عقیده و بیان، ۶. انتخاب نوع آموزش، ۷. مشارکت در تواناسازی رویه‌های فرهنگی، ۸. برخورداری از محیط‌زیست فرهنگی، ۹. توسعه بومی، ۱۰. حق مشارکت در زندگی فرهنگی و خلاقیت، ۱۱. هویت فرهنگی.<sup>۱۰</sup> عماد افروغ سه دسته اصلی حقوق فرهنگی را الف) حق برخورداری و بهره‌مندی افراد، گروه‌ها و اقشار مختلف از کالاهای فرهنگی که در قالب رسانه‌های مختلف نوشتاری، دیداری و شنیداری قابل تصور است، ب) حق تعلق به فرهنگ خاص و سهیم شدن در شکوفایی آن و ج) حقوقی مانند حق تکثیر، حق تألیف، حق اختراع و... می‌داند.<sup>۱۱</sup> فارغ از مصادیق متعددی که در نگاه‌های موسع و مضیق می‌توان برای حق فرهنگی برشمرد، نکته حائز اهمیت این است که این حق، اگر مستقر و پذیرفته شود باید توسط دیگران و دولت به رسمیت شناخته شود و توان تصرف شخص در آن حق برای وی فراهم شود.<sup>۱۲</sup> نکته دیگر این است که حق باید متناظر به منشأ آن تدوین شود تا بتوان در مورد آن گفت‌وگو کرد و آن را به‌مثابه یک معیار برای عدالت برشمرد. حق از مفاهیمی است که هر کس متناسب با خواسته خویش و هر جامعه‌ای با نگاه خود تفسیر می‌کند. این بحث را در ادامه ذیل منشأ حق بیشتر دنبال می‌کنیم.

#### ۴-۱-۱. منشأ حق فرهنگی

نکته اصلی که در حق فرهنگی می‌تواند محل دعوا باشد، منشأ حق است. چه کسی حقوقی را که مثال زده شد، حق فرهنگی برمی‌شمارد؟ یا چه چیزی منشأ این حقوق خواهد بود؟ مثلاً آزادی مذهب به‌منزله یک حق فرهنگی را چه کسی یک حق مسلم فرهنگی برشمرده است؟!

۹. منصوره فصیح رامندی، «تضمین قانونی حقوق فرهنگی بشری مؤثر در برنامه‌ریزی فرهنگی»، فصلنامه حقوق پزشکی، شماره ۴۰ (بهار ۱۳۹۶): ۱۶۲.

۱۰. سعید رضادوست، مفهوم‌شناسی حقوق فرهنگی، ۱۲.

۱۱. عماد افروغ، فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی (تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش، ۱۳۷۹)، ۶۳.

۱۲. ناصر کاتوزیان، مبانی حقوق عمومی (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷)، ۳۷۴.

مکتب حقوق طبیعی (Natural law theory) از رواقیون، هابز و لاک گرفته تا دورکین، منشأ حقوق را طبیعت می‌شمارند و قائل به ارتباط تکوینی میان حق و ذی حق هستند؛ بدین معنا که صاحب حق دارای استعداد و قابلیت دریافت آن حق است.<sup>۱۳</sup> درحالی‌که در مکتب پوزیتیویسم حقوقی (Legal Positivism) قوانین موضوعه و قرارداد اولویت دارد و اساساً هیچ‌کس دارای حقوقی ثابت و از پیش تعیین‌شده نیست و حقوق را قانون و قرارداد اجتماعی که خود حاصل واقعیات خارجی جامعه است، تعیین می‌کند.<sup>۱۴</sup>

آن بخش از حقوق فرهنگی که مربوط به استفاده از امکانات اقتصادی پشتیبان فرهنگ مانند یارانه‌های فرهنگی و... است می‌تواند نشئت گرفته از قانون و قرارداد باشد. به عبارتی در نوع حکومت‌های فعلی که ذیل الگوی دولت-ملت حرکت می‌کنند، اینکه چه کسی یا گروهی چه مقدار امکانات فرهنگی در اختیار داشته باشد، قانون بهترین خاستگاه ممکن است؛ اما بخشی از حقوق فرهنگی که مربوط به لایه‌های معنوی فرهنگی مانند جهان‌بینی، عقیده، باور، فکر و... است منشأ پیچیده‌تری خواهد داشت. اینکه انسان حق دارد بیندیشد، حق دارد کنشگری فرهنگی از جنس معنادهی به افعالش داشته باشد، حق دارد نوع خاصی پیوشد، حق دارد حیات فرهنگی خاصی داشته باشد یا حق دارد جزء گروه فرهنگی باشد، اشاره به حقوقی دارد که منشأ آنها را باید در فلسفه حقوق و فلسفه فرهنگ، جست‌وجو کرد. پرسش‌هایی از این دست که فرهنگ دارای ذات است یا خیر و فرهنگ از کجا می‌آید و به چه چیز و چه غایتی بازمی‌گردد. این پرسش‌ها همه ذیل این دیدگاه است که خاستگاه حقوق به خداوند متعال بازمی‌گردد،<sup>۱۵</sup> چراکه «حق خدا اصل و منشأ همه حقوق است و دیگر حقوق از آن ناشی می‌شود»؛<sup>۱۶</sup> و اوست آن اصلی که در فرهنگ برای کشف چگونگی کنشگری فرهنگی مطلوب، باید بدان مراجعه شود. البته این، بدین معنا نیست که انسان اساساً در کنشگری فرهنگی خویش اختیاری ندارد و فرهنگ، فاقد بخش برساختگی است. انسان می‌تواند و باید فرهنگ را بسازد، اما چگونگی ساختن آن، بدون تصور غایت، خیر، اصل و ذات عملاً ممکن نیست. در این باره بعداً بیشتر خواهیم گفت.

۱۳. مرتضی مطهری، نظام حقوق زن در اسلام (تهران: نشر صدرا، ۱۳۵۷)، ۱۴-۱۵.

14. Kenneth Einar Himma, "Inclusive Legal Positivism", in *Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law*, ed. Jules Coleman, and Scott Shapiro (Oxford: Oxford University Press, 2002), 126.

۱۵. محمدتقی مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام (قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰)، ۴۵.

۱۶. «وَهُوَ أَصْلُ الْحُقُوقِ وَمِنْهُ تَنْقَعُ»: امام سجاد علیه السلام، رساله حقوق امام سجاد علیه السلام، ترجمه علی محمد حیدری نراقی (قم: نشر نراقی، ۱۳۸۹)، ۵.

حق فرهنگی از نظر ما ناظر به دو بعد اصلی فرهنگ، یعنی مادی و معنوی تعریف می‌شود. حق فرهنگی مادی ناظر به دسته از حقوق فرهنگی مانند حق بهره‌برداری از کالاها و حقوق قانونی و فکری است و حق فرهنگی معنوی که مهم‌تر است اشاره به حق رشد فرهنگی انسان و حرکت وی به سمت تعالی دارد. طبیعی است که این حق را باید نگاه ارزشی انسان و جامعه تعیین کند. از این رو، از آن جهت که حق در میان معیارها بسیار پذیرفته شده است و اعطای رضایت انسان را به همراه دارد و اساساً مصداق بارز عدالت و از وسیع‌ترین مفاهیم مرتبط با عدالت است، انتخاب معیار حق فرهنگی برای عدالت فرهنگی می‌تواند یکی از بهترین معیارها باشد، اما باید دید آیا به‌تتهایی می‌تواند این بار را به دوش بکشد یا خیر؟!

#### ۲-۴. معیار متصور دوم: نیاز فرهنگی

نیاز می‌تواند یکی از مهم‌ترین معیارهای عدالت باشد. شاید افراد حقوق برابر داشته باشند، اما قطعاً نیازهای آنان متفاوت است.<sup>۱۷</sup> این نیازها هستند که به ما می‌گویند به هر کس چه چیزی و چه مقدار باید داده شود. اساساً یک فرد در زندگی اجتماعی و فردی خود به چه مواهب و خیراتی احتیاج دارد تا عدالت اجتماعی بار توزیع آن را متناسب با همان نیاز به دوش بکشد؟ والزر هم نیاز را یک معیار مناسب برای توزیع بعضی از خیرات مانند خدمات پزشکی و رفاه می‌داند.<sup>۱۸</sup> همین معیار را در نظریه والزر هم می‌بینیم. رالز اساساً خیرهای اولیه (primary goods) که اشاره به همان نیاز دارد را برای افراد لازم و ضروری می‌شمارد و معتقد است پس از این مرحله است که باید اصول دیگر تعیین شود.<sup>۱۹</sup>

نیاز را به‌مثابه یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین معیارهای عدالت می‌توان در نظریه‌های مختلفی از جمله نظریه والزر ببینیم، اما آیا نیاز فرهنگی می‌تواند به‌تتهایی یک معیار در عدالت فرهنگی باشد؟! شاید تصور ابتدایی از تشابه نیاز در فرهنگ با نیاز در اقتصاد کار را ساده کند، اما نیاز فرهنگی از چند جهت با نیاز اقتصادی تفاوت دارد و این، کار را برای معیار قرار دادن آن سخت‌تر می‌کند؛ نیاز اقتصادی به نیازهای اولیه (Basic needs) نزدیک‌تر است و ادامه حیات انسان وابستگی شدیدی به رفع آنها دارد؛ از این رو فرد، این نیاز را بهتر، سریع‌تر و مهم‌تر

17. W. G. Runciman, *Relative Deprivation and Social Justice* (Oxford: Oxford University Press, 1996), 21.

18. Michael Walzer, *Spheres of justice: a defense of pluralism and equality* (Oxford: Basil Blackwell, 1983), 83.

19. John Rawls, *A theory of justice* (Cambridge: the Belknap press of Harvard university press, 1999.), 348.

لمس می‌کند. تشخیص نیاز فرهنگی از همین روی بسی مشکل و احتمالاً دارای درجه اهمیت کمتری خواهد بود. از طرف دیگر نیازهای اقتصادی با کمبود منابع اقتصادی ارتباط دارند و این کمبود منابع، نیاز را در فرد تشدید و یا احساس نیاز را تقویت می‌کند، چراکه بی‌عدالتی با این دسته از نیاز در جامعه فراوان رخ می‌دهد و به قول هوندریش (Otto Hondrich) همین احساس بی‌عدالتی خود، مولد نیاز است.<sup>۲۰</sup> نکته دیگر اشاره به این دارد که محرومیت، عنصر سازنده نیاز است و در نیاز اقتصادی و نیازهای اولیه این احساس محرومیت نسبی، نیاز را برای افراد می‌سازد<sup>۲۱</sup> درحالی‌که در نیاز فرهنگی، ممکن است فرد، هیچ‌گونه احساس محرومیتی نداشته باشد. اساساً شاید نتوان کسی را که تصور درستی از نیاز خود ندارد را نیازمند تلقی کرد. هوندریش مثال می‌زند که اگر کسی دیابت داشته باشد، اما هیچ‌تصوری از آنچه برایش خوب است نداشته باشد، او نیازمند تلقی نمی‌شود هرچند پزشک او را نیازمند بداند.<sup>۲۲</sup> عدم تصور نیاز در فرهنگ به مراتب قابل لمس‌تر است. تعداد زیادی از افراد جامعه شاید اصلاً با کلمه نیاز فرهنگی انس نداشته باشند چه رسد به آنکه بدانند چه قسم نیاز فرهنگی ای دارند! پس مشکل اصلی در فرهنگ، نیازسنجی فرهنگی (Need Assessment) و نیازسازی فرهنگی است. اینجاست که باز پرسش‌هایی که پاسخ آنها در گرو توافق بر ماهیت فرهنگ و آغاز آن است، پیش می‌آید؛ نیاز فرهنگی از کجا آغاز می‌شود و این نیاز را چه کسی تشخیص می‌دهد. خود عمل نیازسنجی فرهنگی بخشی از فرایند عدالت فرهنگی خواهد بود. پس نیاز شاید در توزیع ثروت، یارانه یا مانند اینها به کار آید، اما نیاز معیاری است که در بسیاری از مواهب و خیرات اجتماعی کمک زیادی نمی‌کند. مثلاً، کتاب را بر اساس معیار نیاز نمی‌توان توزیع کرد. اینها اساساً «شیء نیستند که کسی به معنای دقیق کلمه بدان‌ها نیاز داشته باشد»؛<sup>۲۳</sup> این مثال‌ها در فرهنگ فراوان‌اند.

پس اگر عدالت فرهنگی بخواهد منتظر برقراری عدالت مبتنی بر نیاز فرهنگی شود، احتمالاً به دلیل تشخیص ندادن نیاز فرهنگی چه در توزیع‌کننده و چه در مصرف‌کننده، به بن‌بست می‌خورد. همان‌طور که بیان شد، بخشی از روند بسط عدالت فرهنگی نیازسازی است. جامعه مطلوب، جامعه‌ای است که برای عضو خود برنامه‌ای برای ارتقای کیفی نیازها و اولویت‌دهی نیازها داشته باشد؛ به عبارت دیگر جامعه‌ای که اعضایش فقط نیازهای اولیه

۲۰. محمدصادق مهدوی، عوامل مؤثر بر رضایت زن و شوهر (تهران: انتشارات میتکران، ۱۳۷۵)، ۲۷.

۲۱. فرامرز رفیع‌پور، آناتومی یا آشفتنگی اجتماعی (تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵)، ۴۴.

۲۲. فرامرز رفیع‌پور، جامعه روستایی و نیازهای آن (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴)، ۱۶.

۲۳. مایکل والزر، حوزه‌های عدالت، ترجمه صالح نجفی (تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۴)، ۵۹.

مالی و مانند آن را نیاز تلقی کنند، جامعه‌ای است که فرهنگ را به فراموشی سپرده است. نیاز فرهنگی را باید برای مخاطب تفهیم و پیامدهای عدم توجه به آن را تشریح کرد. نیاز به آموزش، نیاز به اوقات فراغت و... از این جمله نیازها هستند. نیازهایی که متولیان عدالت فرهنگی اعم از ساختارهای حکومتی و خود مردم وظیفه دارند برای رفع آنها تلاش کنند.

نیاز فرهنگی اگر به‌طور کامل تفسیر، تفهیم و احصا شد، می‌تواند به‌منزله یک معیار برای توزیع مواهب فرهنگی مدنظر قرار گیرد. این بخش، خود مصداقی از فرایند عدالت فرهنگی است که نباید رها شود؛ اما با توجه به توضیحاتی که داده شد، اگر نیاز فرهنگی برای مردم در اولویت قرار نگیرد یا در ذهن بسط‌دهنده عدالت فرهنگی تعریفی نداشته باشد، توانایی معیاربودن را ندارد.

در نظریه‌های فرهنگ، پارسونز معتقد بود که نظام فرهنگی به‌مثابه نظام هنجاری جامعه وظیفه حفظ الگو را بر عهده دارد. این وظیفه ناظر به نیاز فرهنگی جامعه نیاز حفظ فرهنگ و حفظ ارزش‌ها<sup>۲۴</sup> است. نظام فرهنگی که بخش عمده‌ای از آن را ساختارها و نهادها و قوانین و سیاست‌ها تشکیل می‌دهد، برای بسط عدالت فرهنگی باید به دنبال حفظ الگو (Pattern maintenance) و تدارک هنجارها<sup>۲۵</sup> باشد. هنجارها همان باید‌ها و نبایدهایی هستند که چگونگی کنش فرهنگی انسان را تفسیر می‌کنند. ساختار فرهنگ و نظام فرهنگی هم مبتنی بر همان هنجارها، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی می‌کند. نیاز فرهنگی اگر مبتنی بر یک نگاه مادی بنیان گذاشته شود فقط به امکانات فرهنگی تلقی می‌شود؛ یعنی نیاز انسان به تفریح، اوقات فراغت، تئاتر، سینما، کتاب، موسیقی و به‌طور کل کالاهای فرهنگی؛ اما نیازسنجی مبنایی‌تر، کشف نیازها برای کل فرهنگ و نه فقط بخش مادی فرهنگ خواهد بود. اینکه انسان چگونه بیندیشد، به چه چیزی بیندیشد، از کجا حرکت کند و چگونه حرکت کند. قطعاً چنین نگاهی، نیاز به امکانات و منابع مادی فرهنگ را هم شامل می‌شود، چراکه این اندیشیدن و این حرکت خود با ابزار مادی فرهنگ مانند کتاب و تئاتر و... رخ خواهد داد، اما منحصر در آنها نمی‌ماند.

۲۴. گی روزه، جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک مهر (تهران: انتشارات تیبان، ۱۳۷۶)، ۱۳۵.

۲۵. جورج ریتز، نظریه جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه خلیل میرزایی، و علی بقایی سرایی (تهران: نشر جامعه‌شناسان، ۱۳۹۲)، ۱۱۶.

#### ۳-۴. معیار متصور سوم: کار فرهنگی

کار نیز یکی از معیارهای متصور عدالت اجتماعی است. فارابی در بخشی از مباحث عدالت‌پژوهانه خود معتقد است کار می‌تواند معیاری برای عدالت باشد. هر کس به میزان کاری که کرده است باید مزد بگیرد.<sup>۲۶</sup> واضح است که کار اجمالاً یک معیار قابل قبول برای دریافت خیرات اجتماعی است. در عرصه فرهنگ، همه افراد جامعه به صورت فردی و سازمان‌ها، گروه‌ها و نهادهای فرهنگی به صورت جمعی همان‌گونه که در قبال فرهنگ جامعه که یک ساحت حیات جمعی پویا است، مسئولیت دارند، باید «کار» و «کارایی» فرهنگی داشته باشند. توجه به این معیار ما را از سمت معیار مبتنی بر برابری (equality-oriented) به سمت معیار مبتنی بر کارایی (efficiency-oriented) سوق می‌دهد.<sup>۲۷</sup> لاجرم ما دائماً باید به بحث تفاوت‌های عرصه اقتصاد و فرهنگ بازگردیم؛ در اقتصاد اگر شخصی به علت ضعف، عجز و... نتواند برای سیستم اقتصادی کاری انجام دهد و آورده‌ای داشته باشد باز هم از منابع محروم نیست؛<sup>۲۸</sup> اما در فرهنگ از آن جهت که تک‌تک افراد جامعه در شکل‌گیری فرهنگ، تغییر و قوام آن نقش دارند و ضعف‌هایی که در اقتصاد و کار به معنای تولیدی و اقتصادی‌اش گفته می‌شود، آنچنان مفهومی ندارد، باید کار فرهنگی خود را انجام دهد. حداقل این کار فرهنگی، پوشش مطلوب، سخن گفتن مناسب یا مصرف کالای فرهنگی مقبول و مانند اینها است. همان‌طور که افراد این حق را دارند که از دولت یا حاکمیت این سؤال را بپرسند که «برای فرهنگ من چه کردید؟» جامعه نیز این حق را دارد که از تک‌تک افراد سؤال کند که «برای فرهنگ جامعه خویش چه کاری انجام دادید؟»

#### ۴-۴. معیار متصور چهارم: خیر فرهنگی

گاهی اوقات معیارها فردی و گاهی جمعی هستند. «خیر جمعی» معیاری برای عدالت است که مبتنی بر یک نگاه جمع‌گرایانه و اولویت جامعه بر فرد شکل گرفته است. در ایده‌های اقتصادی از آن به منزله «منافع جمعی» یاد می‌شود. مثلاً، در مکتب کمونیستی، پس از تشکیل جامعه‌ای بدون طبقه تحت حاکمیت پرولتاریا، همگان باید تلاش کنند تا منافع جمعی را ارتقا بخشند و عدالت در گرو افزایش منفعت جمعی است.<sup>۲۹</sup> این معیار، معیار مورد پسند

۲۶. ابونصر فارابی، *اندیشه‌های اهل مدینه فاضله*، ترجمه سید جعفر سجادی (تهران: نشر طهوری، ۱۳۶۱)، ۳۳۱.

۲۷. Pranab Bardhan, "Efficiency, Equity and Poverty Alleviation: Policy Issues in Less Developed Countries," *The Economic Journal* 106, no. 438 (September 1996): 1350.

۲۸. مرتضی مطهری، *بیست گفتار* (تهران: نشر صدرا، ۱۳۸۹)، ۶۰.

۲۹. Steven Lukes, *Marxism and morality* (Oxford: Oxford university press, 1985), 27.

جامعه‌گرایانی مانند مایکل سندل نیز هست. رالز نیز بی‌عدالتی را نابرابری‌هایی تعریف می‌کند که نفع همگان در آن نباشد.<sup>۳۰</sup>

خیر (goods) همان چیزی است که قرار است در عدالت توزیع شود. هنگامی که ما از عدالت اجتماعی یاد می‌کنیم طبیعتاً منظورمان خیرات اجتماعی (Social goods) است. خیراتی که علاوه بر اینکه فرد را به موهبت و منفعت می‌رساند، جامعه به‌مثابه یک ساختار و سازمان را نیز در برمی‌گیرد. اساساً عدالت اجتماعی درصدد است عدالت را میان افراد و ساختارها برقرار کند که نتیجه آن بسط مواهب برای همه، یعنی جمع خواهد بود. اتفاقاً فرهنگ هم یک مقوله جمعی است و خیر فرهنگی نیز یک خیر جمعی خواهد بود. بیان شد که خیر جمعی، منفعت عمومی و نفع همگان در نظریات جامعه‌گرایان، برخی مکاتب کمونیستی و رالز و... یک معیار عدالت تعریف شده است. هرچند می‌توان خیر فرهنگی را هم فردی و هم جمعی دید، خیر جمعی در مقوله کلان فرهنگ نسبت به خیر فردی دارای اولویت می‌شود، از آن جهت که موضوع بحث، کلان ساحت فرهنگ است. عدالت فرهنگی را از آن جهت که ذیل عدالت اجتماعی بحث می‌کنیم، پای جامعه به میان می‌آید. از این رو، خیر فردی برای ما در اولویت بعدی قرار می‌گیرد. حتی اگر اصالت با جامعه نباشد، نمی‌توان هویت آن را که غیر از هویت افراد است، انکار کرد. جامعه فقط محل تقابل و برخورد افراد نیست، بلکه خود دارای هویتی قابل توجه است. اگر ما قائل به اصالت جامعه در قبال فرد شویم، طبیعتاً خیر فرهنگی جمعی برای ما اولویت پیدا می‌کند.

فارغ از بحث فوق، «عدالت اجتماعی باید به صورت وصف ساختار (structure) اجتماعی بحث شود. ساختار اساسی جامعه از نهادهایی (institutions) تشکیل می‌شود که چگونگی و نحوه دستیابی افراد به منابعی که وسیله ارضای نیازهای گوناگون آنان است، به واسطه این نهادها رقم می‌خورد. فلسفه تشکیل اجتماعی، آگاهی بشر از این واقعیت است که تنها در ظرف اجتماع می‌تواند پاره‌ای نیازهای اساسی خویش را تأمین و ارضا کند؛ دست‌کم با سهولت بیشتر».<sup>۳۱</sup>

اما خیر فرهنگی چیست؟ تفسیر این خیر نیز به این پرسش برمی‌گردد که فرهنگ ذات دارد یا خیر و آیا فرهنگ باید انسان را رشد دهد یا انسان باید فرهنگ را هرگونه که خواست

30. John Rawls, *A theory of justice*, 62.

۳۱. احمد واعظی، «عدالت اجتماعی و مسائل آن»، در: *عدالت سیاسی*، به کوشش: سید کاظم سیدباقری (قم): پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۳، ۴۲-۴۳.

بسازد؟! باید گفت فرهنگ تماماً برساخته نیست، بلکه درصدد بازگشت به اصل خویش است. از طرف دیگر فرهنگ در مقام خادم انسان در خدمت او است تا انسان بتواند مسیر رشد و کمال را طی کند. از این رو، شاید بتوان گفت رشد فرهنگی همان خیر جمعی خواهد بود که ملاک عدالت فرهنگی در جامعه است. هر مقدار خیرات و مواهب فرهنگی سبب رشد فرهنگی شود، خیر فرهنگی تأمین و در نتیجه عدالت فرهنگی بسط بیشتری خواهد داشت.

ذکر این نکته لازم است که اساساً تصور خیر مبتنی بر انسان‌شناسی و جهان‌بینی است. پاسخ به این سؤال که «چه چیزی برای انسان خیر و سودمند است»، ناظر به تعریف انسان و اهداف انسان و البته اهداف خلقت و حرکت انسان قابل کشف است. ما در اینجا صرفاً با هدف واکاوی مؤلفه‌های عدالت فرهنگی درصدد این بودیم که بگوییم خیر فرهنگی به‌منزله یک خیر جمعی می‌تواند معیاری برای عدالت فرهنگی تصور شود با این توضیح که باید مبتنی بر مقدماتی این خیر تفسیر شود؛ اما به‌طور کل، همان‌گونه که گفتیم خیر و موهبت فرهنگی منحصر در منابع اقتصادی فرهنگی و امکانات فرهنگی نیست، بلکه می‌تواند از جنس ایده، تفکر، تأمل، سلیقه، سبک و در یک کلمه کنش فرهنگی که منجر به حضور فرهنگی می‌شود، نیز باشد. تفسیر این خیر برمی‌گردد به اینکه فرهنگ ذات دارد و باید انسان را رشد دهد. از طرف دیگر فرهنگ در مقام خادم انسان در خدمت او است تا انسان بتواند مسیر رشد و کمال را طی کند. از این رو، شاید بتوان گفت رشد فرهنگی همان خیر جمعی خواهد بود که ملاک عدالت فرهنگی در جامعه است. هر مقدار خیرات و مواهب فرهنگی سبب رشد فرهنگی شود، خیر فرهنگی تأمین و در نتیجه عدالت فرهنگی بسط بیشتری خواهد داشت.

#### ۴-۵. معیار متصور پنجم: برابری فرصت‌های فرهنگی

برابری فرصت‌ها (Equality of opportunities) اشاره به شرایط برابر فرصتی برای بهره‌برداری از مواهب و خیرات دارد؛ یعنی فرصتی که به افراد جامعه برای داشتن آنچه باید توزیع شود، داده می‌شود کاملاً برابر باشد. این فرصت می‌تواند فرصت استفاده از امکانات، فرصت حضور، فرصت تولید و... باشد. مکاتب مساوات‌طلب (Egalitarianism/ equalitarianism) و برابری‌خواه این معیار، برابری را که طبیعتاً برابری در فرصت‌ها ذیل آن قرار می‌گیرد، مهم‌ترین معیار خود می‌دانند. رالز در اصل دوم خود، برابری منصفانه فرصت‌ها (Fair equality of opportunity) را ذکر می‌کند.<sup>۳۲</sup> البته عموم مکاتب و دیدگاه‌ها برابری به معنای عام و برابری فرصت‌ها را معیاری برای عدالت می‌دانند، اما اینکه تنها معیار یا تمام

32. John Rawls, *A theory of justice*, 266.

معیار باشد محل بحث است.

ذکر این نکته لازم است که معیارها در کنار یکدیگر نیز می‌توانند ما را به عدالت نزدیک کنند، همچنان‌که بسیاری از نظریه‌پردازان عدالت هنگام بیان معیارها و اصول خود، از ترکیب معیارها استفاده کرده‌اند. هاروی (David Harvey) سه معیار نیاز، منفعت عمومی و استحقاق را هم‌زمان معیارهای عدالت معرفی می‌کند.<sup>۳۳</sup> نظریه رالز نیز خود دارای دو اصل اساسی است و نمی‌توان آن را یک نظریه تک‌معیاره نامید. دیوید میلر (David Miller) نیز سه معیار نیاز، حقوق و سزاواری را در کنار هم برای عدالت اجتماعی بیان می‌کند.<sup>۳۴</sup>

فرصت فرهنگی را می‌توان به دو صورت تصور کرد؛ فرصت «ساخت فرهنگ»، فرصت «مصرف فرهنگ». فرصت ساخت فرهنگ اشاره به حضور فعال و کنشگری فرهنگی فرد در تولید فرهنگ دارد. این تولید می‌تواند طیف وسیعی از یک نوع پوشش فردی تا یک الگوسازی فرهنگی مانند کاری که رهبران فکری یا سلبریتی‌ها می‌کنند را شامل شود. در این معنا، به افراد یا نهادها یا گروه‌ها این فرصت داده می‌شود تا بخشی از فرهنگ زمانه خویش را تولید کرده و بسازند. فرصت فیلم‌سازی برای فیلم‌سازان، فرصت انتخاب پوشش برای همه، فرصت تکلم به زبان محلی، فرصت ایده‌پردازی فرهنگی و ... همه از این سنخ است؛ به عبارت دیگر به همه این فرصت داده می‌شود که در عرصه فرهنگ حضور داشته باشند.

فرصت مصرف فرهنگ نیز اشاره به مصرف کالاهای فرهنگی دارد. هر فرد در جامعه باید فرصت این را داشته باشد تا از کالاهای فرهنگی استفاده کند. در واقع فرصت مصرف فرهنگ، همان عدالت در دسترسی فرهنگی خواهد بود که به فرد اجازه می‌دهد از کالاهای فرهنگی، پیام‌های فرهنگی، خدمات فرهنگی استفاده کند. باید توجه داشت این استفاده زمانی که در فرد تأثیر فرهنگی داشته باشد و کنش فرهنگی او را نسبت به قبل از مصرف، تغییر دهد وارد سنخ ساخت فرهنگ می‌شود؛ یعنی زمانی که فرد یک پیام رسانه‌ای را دریافت می‌کند او در حال مصرف فرهنگ است، اما اگر آن پیام، مثلاً، رفتار او را تغییر دهد، این رفتار از این به بعد در مقوله ساخت فرهنگ خواهد بود، چراکه یک کنش فرهنگی از میان هزاران کنشی است که فرهنگ را می‌سازد. تفکیک مصرف از تولید در فرهنگ امری مشکل است. از این رو، تمام کنش‌های فرهنگی افراد حتی نوع پوشش نه به‌مثابه یک کالا، بلکه به‌منزله یک

۳۳. دیوید هاروی، *عدالت/اجتماعی و شهر*، ترجمه فرخ حسامیان (تهران: نشر شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، ۱۳۷۶)، ۹۸.

34. David Miller, *Principles of Social Justice* (Cambridge: Harvard University Press, 2001), 86.

کنش معنادار، نوعی مصرف فرهنگی است. بدین جهت، مصرف فرهنگی در مصرف کالا خلاصه نمی‌شود. همان‌طور که قبلاً نیز گفتیم، فرهنگ فقط محل تبلور امکانات مادی نیست، بلکه محل بروز و تولید ایده‌ها، فکرها، خلاقیت‌ها، کنش‌ها و مانند اینها نیز هست. در این موارد یک درون‌مایه مادی صرف دیده نمی‌شود، پس فرصت فرهنگی لزوماً بازگشت به فرصت بهره‌برداری از امکانات و منابع نیست.

امتداد برابری فرصت‌ها، به نتایج فرهنگی کنش‌های صورت‌گرفته در زمان فرصت بستگی دارد؛ یعنی اگر کنش فرهنگی افراد در فرصت ساخت یا مصرف منجر به آسیبی به بدنه فرهنگ عمومی شود، طبیعتاً این فرصت باید محدود شود. از این‌رو، عدالت فرهنگی صرفاً می‌تواند یک برابری فرصت‌های فرهنگی پیشینی را بپذیرد و امتداد آن را مشروط به خیر جمعی کند. اینجا به نظر می‌رسد این معیار با معیار خیر فرهنگی که بیان شد، تلفیق پیدا می‌کند. تاریخ انقضای فرصت فرهنگی، ابتدای تنازعات و تداخلات و تضادهای کنش‌های فرهنگی با مسیر خیر فرهنگی جمعی جامعه است. در اینجا برابری فرصت‌های فرهنگی چه از سنخ ساخت و چه از سنخ مصرف، دیگر مفهومی ندارد. شاید از این قسمت به بعد، معیارهایی مانند کارایی و... مقدم باشند.

#### ۴-۶. معیارهای ترکیبی فرهنگی

افرادی مانند هاروی<sup>۳۵</sup> و میلر<sup>۳۶</sup> نیز به سوی معیارهای ترکیبی رفته‌اند و بر یک معیار عدالت توقف نکرده‌اند. در اینجا نیز به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از معیارها به‌تنهایی نمی‌توانند بار عدالت فرهنگی را به دوش بکشند. در فرهنگ، یک «حق اولیه» وجود دارد و آن حق استفاده از فرهنگ، خدمات فرهنگی، کالاهای فرهنگی و پیام‌های فرهنگی است. همچنین این حق اولیه می‌تواند تا حد یک کنش فردی مادامی که فرهنگ عمومی را تغییر ندهد، ادامه پیدا کند. همچنین «فرصت‌های فرهنگی برابر» برای افراد جامعه البته به‌صورت بالقوه وجود دارد. «شایستگی» هر فرد به میزان «خدمت فرهنگی» اش به جامعه، این بالقوه‌بودن را بالفعل و حد آن را نیز تعیین می‌کند؛ یعنی در اصل، این «کار فرهنگی» است که «حقوق فرهنگی» مازاد بر «حق اولیه فرهنگی» (basic cultural right) را تعریف می‌کند. در تعیین معیارهای ترکیبی اولویت‌سنجی معیارها و ملاک اولویت‌دهی از اهمیت زیادی برخوردار است. این اولویت‌دهی از مسیر پاسخ به پرسش‌های فرهنگ و عدالت، رخ خواهد داد. اینکه حق بر خیر

۳۵. دیوید هاروی، عدالت اجتماعی و شهروندی، ۹۸.

36. David Miller, *Principles of Social Justice*, 86.

مقدم است یا برعکس؟ اینکه فرهنگ دارای ذات است یا خیر؟ اینکه معطی عدالت (بسط‌دهنده عدالت) کیست؟ جامعه اصالت دارد یا فرد؟ فرهنگ خادم است یا مخدوم؟ فرهنگ باید کنترل شود یا خیر؟ اگر قائل به تقدم خیر فرهنگی بر حق فرهنگی شویم، طبیعتاً معیار خیر فرهنگی بر حق فرهنگی اولویت پیدا می‌کند. اصالت جامعه نیز تقدم خیر جمعی را اثبات می‌کند. اگر نقش مردم جامعه در بسط عدالت را گسترده و لازم بدانیم، طبیعتاً معیار کار فرهنگی بروز پیدا می‌کند.

در نهایت برای تولید یک معیار ترکیبی برای عدالت فرهنگی باید «ایدئولوژی فرهنگی» را جست‌وجو کنیم. مطابق با همان ایدئولوژی، پرسش‌های فوق پاسخ داده می‌شوند و معیارها به ترتیب اولویت شناخته خواهند شد. رابطه ایدئولوژی و فرهنگ چنان درهم‌تنیده است که حتی برخی مانند آلتوسر، فرهنگ را همان ایدئولوژی می‌خوانند؛ یعنی اساساً فرهنگ نمی‌تواند خالی از ایدئولوژی باشد و یک ساختار تماماً ایدئولوژیک است. ایدئولوژی در اینجا به دنبال آن سویه منفی به معنای تسلط نظام حاکم سیاسی بر فرهنگ نیست، بلکه به معنای معنا داشتن فرهنگ و اتصال به یک نظام معنایی دارای ذات است. ما در این بحث، تلاش نظام حاکمیت سیاسی برای تسلط بر فرهنگ و هدایت افکار و ایده‌ها به سمت تأمین منافع خود را ایدئولوژی نمی‌دانیم، بلکه فرهنگ ایدئولوژیک را مقابل فرهنگ تماماً برساخته و خالی از هدف و طبیعتاً بی‌تفاوت نسبت به خیر جمعی تعریف می‌کنیم؛ یعنی به محض اینکه شما از غایت فرهنگ، ذات فرهنگ و تلاش فرهنگ برای رساندن انسان به کمال و رشد صحبت می‌کنید وارد مقوله فرهنگ ایدئولوژیک شده‌اید. در این فرهنگ است که تلقی از خیر معنا پیدا می‌کند و به قول والزر «نوع برداشت و تفسیر جامعه از خیر تعیین می‌کند آن خیر چگونه باید توزیع شود».<sup>۳۷</sup>

فارغ از اینکه چه معیارهایی از دل فرهنگ ایدئولوژیک استخراج می‌شود باید بدانیم تعامل معیارها یک روند چرخشی دارد؛ بدین معنا که نیازهای اولیه همیشه اولویت دارند و پس از تأمین آنها، باید به سمت کارایی چرخش داشت.<sup>۳۸</sup> البته باید به این نکته نیز دقت کرد، کارایی (efficiency) که خود یک فضیلت اجتماعی است به‌تئهایی نمی‌تواند تأمین‌کننده عدالت باشد، اما می‌توان بخشی از معیارها را به خود اختصاص دهد. معیارهای ترکیبی به نوعی مانند مسابقات امدادی (Relay race) عمل می‌کنند، یعنی جریان عدالت، یک معیار را

۳۷. احمد واعظی، تقد و بررسی نظریه‌های عدالت (قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳)، ۴۰۵.  
38. James Konow, "Which is the fairest one of all? Positive analysis of Justice Theories," 1198.

به معیار بعدی متصل می‌کند.

نکته دیگر این است که همه معیارها را می‌توان ذیل حق فرهنگی تجمیع کرد؛ به عبارت دیگر بازگشت همه معیارهای عدالت به حق و همه معیارهای عدالت فرهنگی به حق فرهنگی به جهت ارتباط تنگاتنگ حق و عدالت کاملاً قابل تبیین است. بیان شد که عدالت را اعطای حق می‌دانند و این یک وسعت معنایی در عدالت است؛ همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «حق در مرحله بیان، از هر چیز وسیع‌تر است و همه از آن دفاع می‌کنند؛ ولی در مرحله عمل از هر چیز سخت‌تر و پیچیده‌تر است».<sup>۳۹</sup> تمام معیارهای عدالت فرهنگی که در بالا ذکر شد، بازگشتی به حق فرهنگی دارند. آنجا که از نیاز فرهنگی صحبت می‌کنیم در اصل بازمی‌گردیم به نیازهایی که حقی برای مردم ایجاد می‌کند. فارغ از اینکه این حق را چه کسی بر گردن دارد، رفع آن نیاز فرهنگی حق افراد و مردم است. در معیار کار و تکلیف فرهنگی نیز همین‌گونه است. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که حق و تکلیف رابطه متقابل با یکدیگر دارند. هر تکلیفی به نوعی حق طرف مقابل است.<sup>۴۰</sup> معیار خیر فرهنگی نیز به حق جامعه بازمی‌گردد جایی که از حقوق جامعه و افراد به‌مثابه ارکان اصلی جامعه است که به سمت خیر حرکت کنند و منع از این حرکت، ظلمی آشکار است. معیار برابری فرصت‌ها نیز همان حق برخورداری از فرصت‌های برابر است. از این رو، شاید بتوان معیار حق فرهنگی را در معنای وسیعش یک معیار کارآمد واحد نیز تلقی کرد. با این حال تفسیر همه نظریه‌های عدالت به نظریه‌های حق محور نیز صحیح نیست.

## ۷. نتیجه

حق فرهنگی، خیر فرهنگی، کار فرهنگی، نیاز فرهنگی، برابری فرصت‌های فرهنگی و معیار ترکیبی از جمله معیارهای عدالت فرهنگی است که می‌تواند معیار بسط عدالت در عرصه فرهنگ باشد. حق فرهنگی به نوعی به آزادی در انجام فعالیت‌های فرهنگی می‌پردازد و حق مردم در حفظ سنت‌ها و ارزش‌های ملی و مذهبی‌شان را به رسمیت می‌شناسد. نیاز فرهنگی اگر به‌طور کامل تفسیر، تفهیم و احصا شد، می‌تواند به‌منزله یک معیار برای توزیع مواهب فرهنگی مدنظر قرار گیرد. این بخش، خود مصداقی از فرایند عدالت فرهنگی است که نباید رها شود؛ اما با توجه به توضیحاتی که داده شد، اگر نیاز فرهنگی برای مردم در اولویت قرار نگیرد یا در ذهن بسط‌دهنده عدالت فرهنگی تعریفی نداشته باشد، توانایی معیاربودن را ندارد.

۳۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶: «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاضُّعِ».

۴۰. نهج البلاغه: «لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَزَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَزَى لَهُ».

در باب معیار کار، در عرصه فرهنگ، همه افراد جامعه به صورت فردی و سازمان‌ها، گروه‌ها و نهادهای فرهنگی به صورت جمعی همان‌گونه که در قبال فرهنگ جامعه که یک ساحت حیات جمعی پویا است، مسئولیت دارند، باید «کار» و «کارایی» فرهنگی داشته باشند. خیر فرهنگی به مثابه یک خیر جمعی می‌تواند معیاری برای عدالت فرهنگی تصور شود با این توضیح که باید مبتنی بر مقدماتی این خیر تفسیر شود؛ اما به‌طور کل، همان‌گونه که گفتیم، خیر و موهبت فرهنگی منحصر در منابع اقتصادی فرهنگی و امکانات فرهنگی نیست، بلکه می‌تواند از جنس ایده، تفکر، تأمل، سلیقه، سبک و در یک کلمه کنش فرهنگی که منجر به حضور فرهنگی می‌شود، نیز باشد. معیار برابری فرصت‌ها با معیار خیر فرهنگی که بیان شد، تلفیق پیدا می‌کند. تاریخ انقضای فرصت فرهنگی، ابتدای تنازعات و تداخلات و تضادهای کنش‌های فرهنگی با مسیر خیر فرهنگی جامعه است. در اینجا برابری فرصت‌های فرهنگی چه از سنخ ساخت و چه از سنخ مصرف، دیگر مفهومی ندارد. شاید از این قسمت به بعد، معیارهایی مانند کارایی و... مقدم باشند. در تعیین معیارهای ترکیبی اولویت‌سنجی معیارها و ملاک اولویت‌دهی از اهمیت زیادی برخوردار است. این اولویت‌دهی از مسیر پاسخ به پرسش‌های فرهنگ و عدالت، رخ خواهد داد. شاید بتوان گفت همه معیارها را می‌توان ذیل حق فرهنگی تجمیع کرد؛ به عبارت دیگر بازگشت همه معیارهای عدالت به حق و همه معیارهای عدالت فرهنگی به حق فرهنگی به جهت ارتباط تنگاتنگ حق و عدالت کاملاً قابل تبیین است. بیان شد که عدالت را اعطای حق می‌دانند و این یک وسعت معنایی در عدالت است همان‌طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاضُّعِ».

## سیاهه منابع

### الف- منابع فارسی:

- اسمیت، فیلیپ. درآمدی بر نظریه فرهنگی. ترجمه حسن پویان. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳.
- اصیل، حجت‌الله. آرمان‌شهر در اندیشه ایرانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.
- ابطحی، سید حسین، و بابک کاظمی. بهره‌وری. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی، ۱۳۷۸.
- افروغ، عماد. فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی. تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش، ۱۳۷۹.
- جعفری، محمدتقی. کار و ثروت در اسلام. تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۷۸.
- رضادوست، سعید. مفهوم‌شناسی حقوق فرهنگی. تهران: دفتر مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹.
- رفیع‌پور، فرامرز. آنتانومی یا آسفتگی اجتماعی. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵.
- رفیع‌پور، فرامرز. جامعه روستایی و نیازهای آن. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۴.
- روشه، گی. جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز. ترجمه عبدالحسین نیک‌مهر. تهران: انتشارات تیبان، ۱۳۷۶.
- ریتز، جورج. نظریه جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن. ترجمه خلیل میرزایی، و علی بقایی سرایی. تهران: نشر جامعه‌شناسان، ۱۳۹۲.
- طاهری، شهنام. بهره‌وری و تجزیه و تحلیل آن در سازمان‌ها. تهران: هستان، ۱۳۷۸.
- علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام (امام سجاد علیه‌السلام). رساله حقوق. ترجمه علی محمد حیدری‌نراقی. قم: نشر نراقی، ۱۳۸۹.
- فارابی، ابونصر. اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. ترجمه سید جعفر سجادی. تهران: طهوری، ۱۳۶۱.
- فرهنگ، منوچهر. فرهنگ علوم اقتصادی. تهران: نشر ذهن‌آویز، ۱۳۸۸.
- فضیح رامندی، منصوره. «تضمین قانونی حقوق فرهنگی بشری مؤثر در برنامه‌ریزی فرهنگی»، فصلنامه حقوق پزشکی ۱۱، شماره ۴۰ (بهار ۱۳۹۶): ۵۹-۱۷۸.
- کاتوزیان، ناصر. مبانی حقوق عمومی. تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
- کرایب، یان. نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۸.
- مارکس، کارل. سرمایه. ترجمه ایرج اسکندری. تهران: نشر فردوس، ۱۳۷۹.
- مصباح یزدی، محمدتقی. نظریه حقوقی اسلام. قم: مؤسسه امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
- مطهری، مرتضی. بیست گفتار. تهران: نشر صدرا، ۱۳۸۹.
- مطهری، مرتضی. نظام حقوق زن در اسلام. تهران: نشر صدرا، ۱۳۵۷.

- مهدوی، محمدصادق. *عوامل مؤثر بر رضایت زن و شوهر*. تهران: انتشارات مبتکران، ۱۳۷۵.
- هاروی، دیوید. *عدالت اجتماعی و شهر*. ترجمه فرخ حسامیان. تهران: نشر شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری، ۱۳۷۶.
- هیوود، اندرو. *مقدمه نظریه سیاسی*. ترجمه عبدالرحمن عالم. تهران: نشر قومس، ۱۳۸۸.
- واعظی، احمد. *عدالت اجتماعی و مسائل آن*. در: *عدالت سیاسی*، به کوشش: سید کاظم سیدباقری. تهران: پژوهشکده فرهنگ و اندیشه سیاسی، ۱۳۹۳.
- واعظی، احمد. *نقد و بررسی نظریه‌های عدالت*. قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی رحمته، ۱۳۹۳.
- واعظی، احمد. *درس گفتارهای عدالت (برگزارشده در قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)*. جلسه نهم، ۱۳۹۸/۴/۱۸.
- والزر، مایکل، *حوزه‌های عدالت*. ترجمه صالح نجفی. تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۴.

#### ب- منابع لاتین:

- Bardhan, Pranab. "Efficiency, Equity and Poverty Alleviation: Policy Issues in Less Developed Countries." *The Economic Journal* 106, no. 438 (September 1996): 1344-1356.
- Himma, Kenneth Einar. "Inclusive Legal Positivism." in *Oxford Handbook of Jurisprudence and Philosophy of Law*, edited by Jules Coleman, and Scott Shapiro. Oxford: Oxford University Press, 2002.
- Konow, J. "Which is the Fairest one of all? Positive analysis of Justice Theories." *Journal of Economic Literature* 41, no. 4 (2003): 1188-1239.
- Lukes, Steven. *Marxism and morality*. Oxford: oxford university press, 1985.
- Miller, David. *Principles of Social Justice*. Cambridge: Harvard University Press, 2001.
- Rawls, John. *A theory of justice*. Cambridge: the Belknap press of Harvard University press, 1999.
- Runciman, W.Garry. *Relative Deprivation and Social Justice*. Oxford: Oxford University Press: 1966.
- Walzer, Michael, *Spheres of justice: a de of pluralism and equality*. Oxford: Basil Blackwell, 1983.